

در بین راه مردی به او عرض کرد: «هرجا بروی من به دنبال تو می‌آیم» 58. عیسی جواب داد: «روباهان، لانه و پرندگان، آشپانه دارند اما پسر انسان جایی برای سر نهادن ندارد» 59. عیسی به شخص دیگری فرمود: «با من بیا.» اما او جواب داد: «ای آقا، بگذار اول بروم پدرم را به خاک بسپارم» 60. عیسی فرمود: «بگذار مردگان، مردگان خود را به خاک بسپارند، تو باید بروی و پادشاهی خدا را در همه‌جا اعلام نمایی» 61. «شخص دیگری گفت: «ای آقا، من با تو خواهم آمد اما اجازه بفرما اول با خانواده‌ام خداحافظی کنم» 62. عیسی به او فرمود: «کسی که مشغول شخم زدن باشد و به عقب نگاه کند لیاقت آن را ندارد که برای پادشاهی خدا خدمت کند».



انزمانی که احمد ۱۹ ساله به المان آمد، کشور جدیدش را خیلی زیبا و با آزادی های فراوان می پنداشت. او اینطور فکر می کرد که هر هدفی که کودکان و جوانان در اینجا دارند می توانند آن را به راحتی دنبال کنند. احمد اینگونه تصویری از آینده خودش را در اینجا تصور می نمود چیزی که در ایران از آن بی بهره می بود. اکنون احمد 34 ساله می باشد و تا این مدت منتظر جواب پذیرش کشور المان بوده است که آیا او می تواند اصلاً در اینجا زندگی و یا کار کند یا نه. تمام آن آزادی هایی که احمد تصور می کرد همه در خانه پناهندگان، جایی که او زندگی می کند و با چند تا کاغذ

پاره اداره ای همه از بین رفته است و حالا او یاد گرفته است که تنهایی در کشور غربت به چه معنایی می باشد. بالاخره او در زمانی که انتظارش را نداشت یک خبر فوق العاده ای می شنود و در دست های خودش کشور جدیدش را در غالب یک برگه ای از اداره پناهندگان می بیند. او اکنون بعد از این مدت طولانی اجازه دارد در اینجا زندگی و یا حتی کار کند. بخاطر اینکه احمد اجازه ندارد به ایران سفر نماید در ابتدا همه چیز او قصد دارد تا با پول هایی که جمع کرده است سفری به ترکیه داشته باشد تا در آنجا بتواند خانواده خودش را ببیند. این واقعه برای احمد این را ثابت می کند که او دیگر نمی تواند به ایران بازگردد و این امر برای او خیلی دلتنگی به همراه آورده است. این حس که ادمی نمی تواند دیگر به خانه خود برگردد را همه ما انسان ها به خوبی می شناسیم. این حس را ما هر چه پیرتر می شویم بهتر درکاش می کنیم. اگر مفهوم این حس را خوب متوجه شده باشیم بایستی حالا از سخنان عیسی شوکه بشویم. او سه بار این نکته را تکرار می کند که وقتی کسی قصد دارد او را پیروی نماید چه وضعیتی خواهد داشت. او دقیقاً به سه حالت متفاوت برای ما این واقعیت را روشن می سازد که چگونه ما فرزندان او، سرزمین خودمان را از دست خواهیم داد. این گفته عیسی ما را باید اینگونه آماده بکند تا بتوانیم از هر چیزی که داریم به اسانی از آن دل بکنیم. در اولین بخش می بینیم که عیسی با شخصی ملاقات می کند که او قصد داشت بصورت آزادانه از عیسی پیروی نماید. او می بایستی تمام سختی های این امر را شناخته باشد که میل به شاگردی عیسی را کرده بود. بخاطر همین او بلافاصله به عیسی می گوید که من قصد پیروی از شما را دارم و هر کجا که بروید می آیم.

ویژگی های این شخص برای عیسی کافی بنظر نمی رسید. عیسی از آن مرد خیلی بیشتر انتظار داشت. منظور عیسی این بود که او می بایستی همیشه غریب بماند و هیچگاه خانه ای نداشته باشد که حتی روباه ها و یا حیوانات وحشی سر و سامان بهتری از عیسی دارند. در واقعیت، ما زندگی عیسی را بدین گونه می بینیم که او در طول این مدت هیچ سرزمینی نداشته است و خودش هم هیچ گاه نمی خواست تا در این سرزمین عادت داشته باشد. هر کسی که میل داشته باشد عیسی را پیروی نماید این را بایستی قبول نماید که خیلی از زمان ها باید کارهایی را انجام دهد که خلاف تفکر ادمی می باشد. این مهم است که همه بدانند عیسی نخواست تا همه همانند او، خانواده و یا شهر خودشان را ترک نمایند. این راه می تواند فقط برای کسانی باشد که زحمت این مسیر دشوار را بپذیرند و جایی را که خدا آنها را هدایت می کنند را بپیمایند.

عیسی به این اعتقاد دارد که رهرو او شدن به این اسانی ها نمی باشد. در بعضی اوقات بایستی ما هر آنچه که در انجیل گفته دقیقاً انجام دهیم و یا همانطور که در فیلیپیان آمده است ما آن آزادی را داریم که پولدار یا فقیر بمانیم و یا گشنه یا سیر بشویم و یا ادمی بشویم که خودمان را بزرگ و یا کوچک جلوه نماییم. با این تفسیر من از خودم این

پرسش را می‌کنم که آیا ما یکی از پیروان خوب عیسی در این کلیسای کوچک مان می‌باشیم. همیشه این موضوع شنیده می‌شود که تکلیف اول این است که اوضاع من خوب پیش برود و یا حال من خوب باشد و از مراسمی که در آن کمی به اعضای آن سختی داشته باشد پرهیز می‌نمایم. و یا ما در هفته فقط یک ساعت حوصله داریم درباره موضوعات مسیحی صحبت نماییم. در داستان دوم می‌بینیم که شخصی دیگر قصد پیروی کردن عیسی را دارد. اما او می‌خواهد که در ابتدا وظیفه دینی مهم خودش را که در انزمان مرصوم بود انجام دهد و بعد به پیروان عیسی ملحق شود او می‌خواست در ابتدا پدرش را خاک سپاری نماید و بعد از آن دنبال عیسی براه افتد ولی عیسی در جواب آن مرد این چنین می‌گوید: اجازه بده تا مردگان این سرزمین را مردگان آینده این خاک دفن نمایند. سخنان عیسی در این جا کاملاً سخت می‌باشد و با وجدان و یا عقل و یا احساس ما شاید همخوانی نداشته باشد. جوابی را که این مرد از عیسی می‌شنود برای ما کمی غیر منتظره می‌آید. حال چه چیزی برای ما می‌تواند مهم باشد؟ وقتی که ما بخواهیم درباره چهره مرگ بدانیم می‌توانیم آن را در عیسی جستجو نماییم. دفعاتی که عیسی در مراسم های خاکسپاری بوده و اکنش های زیادی از او در این باره نمی‌بینیم ولی انزمانی که بر سر قبر لازاروس بود خشم او به حد بالای خود می‌رسد. حال اگر ما خوب بنگریم می‌بینیم که چرا عیسی اینگونه به مقوله مرگ و اکنش نشان می‌دهد. مرگ و مراسم خاک سپاری در اصل نمادی و نشانه ای از بی‌امیدی مطلق می‌باشد. با مرگ همه حقیقت عیسی انکار می‌شود. و عیسی تنها شخصی است که تضاد کامل با مرگ دارد. او خود زندگی جاویدان می‌باشد. و برای همین مرگ در رویایی با او همیشه گریزان می‌باشد. اگر کسی مفهوم عیسی جاویدان را فهمیده باشد دیگر او نخواهد گفت که به من یک روز وقت بدهید تا به مراسم خاکسپاری بپردازم. هرکسی که بخواهد با عیسی زندگی نماید در همان لحظه در زندگی جاویدان او جای دارد و عیسی دیگر به او اجازه نمی‌دهد که دوباره به سوی مرگ و مراسم های آن برگردد. و برای این زندگی جاویدان عیسی به او یک تکلیفی می‌سپارد و آن این است که او می‌بایستی خبر خوش انجیل را به همه جا برساند. ما در داستان سوم مشاهده می‌کنیم که شخص مورد نظر با اجازه فرد دیگری قصد دارد تا از عیسی پیروی نماید. این رهرو عیسی قصد دارد که ابتدا از والدین و دوستان خود پرس و جو نماید که اجازه همچنین عملی را دارد یا نه. ما بایستی این را در نظر داشته باشیم که هیچ‌گاه نباید در این امر به خانواده خودمان وابسته باشیم. عیسی نمی‌خواهد که صحبت های بی‌ارزشی از ما درباره اطرافی امنان بشنود. این امر می‌تواند حتی به شکل دیگری نیز رقم بخورد مثلاً اجازه گرفتن دیگران برای هر کاری می‌تواند یک نفر را به سرمنزلگاه حقیقی برساند و امکان دارد شخص دیگر را به تباهی بکشاند. عیسی به ما می‌خواهد این را بفهماند که پرسیدن این موضوع از دیگران کار معقولانه نمی‌باشد. عیسی در این کوشش است که فقط نگاه ما را به یک چیز معطوف نماید و مسیر هدف ما را از چیزهای گمراه کننده پاک سازد. با این قضیه این کاملاً روشن می‌شود که اگر کسی میل به پیروی از عیسی را دارد بایستی او جزئی از او بشود. کسی که عیسی را پیدا کرده است فقط به جلو، جایی که عیسی است نگاه می‌کند. کسی که با عیسی آشنا شده باشد دیگر چشم از دنیا و دوستان و همه چیز بر می‌دارد. کسی که با او آشنا شود دوست دارد همه چیزاش را از او داشته باشد و همه چیزاش را به او بدهد. و برای همین هم نیازی نیست که ادم به عیسی نشان دهد که اینگونه اعمال را چگونه انجام می‌دهد. این موضوع کاملاً روشن می‌باشد که به عنوان یک مسیحی در هر بار از خودگذشتگی که انجام می‌دهیم چندین بار از کارمان دلسرد می‌شویم. سه بار عیسی موضوع پیروی کردن را به طریق مختلف به ما اشاره می‌کند او قصد دارد به ما این را گوشزد نماید که مسئله هایی هستند که ارزش زیادی در راه خدا ندارند. در سه داستان ما مشاهده کردیم که بایستی به هرطریقی تمام خواست های مان را برای عیسی از دست بدهیم. و عیسی هم سه بار نور زیبای زندگی‌بخش همیشگی خودش را به ما نشان می‌دهد. این داستان برمی‌گردد به تمام آن برکاتی که خدا به ما داده است.

آمین